

معناشناسی باب اشتغال

عماد الدین مهدی زاده *

چکیده

برای إفاده معنای جمله «محمد را یاری کردم» هنگامی که با استعمالات عربی روبرو می‌شویم، گاهی با عبارت «نصرت محمدا» و گاهی با عبارت «محمداً نصرته» مواجه می‌شویم. سوالی که به ذهن می‌رسد این است که فرق بین این دو چیست و چرا در یکی از این دو جمله ابتدا فعل را آورده‌ایم و در جمله دیگر اسم را مقدم کرده‌ایم؟ هم چنین سوال دیگر این که فرق «محمدا نصرت» با «محمدا نصرته» از جهت معنایی چیست؟ و سوال دیگر این که فرق بین حالت نصبی و رفعی اسم مشتغل عنه از جهت معنایی چه می‌باشد؟ جواب این است که در باب اشتغال، ما برای اهتمام به اسم مشتغل عنه، آن را مقدم کرده‌ایم و اهتمام و توجه ما به مسندالیه جمله می‌باشد و فرق «محمدا نصرت» با «محمدا نصرته» در اهتمام داشتن و توجه خاص به اسم مشتغل عنه می‌باشد. در تفاوت بین رفع و نصب نیز باید گفت در صورتی که سخن پیرامون اسم مشتغل عنه باشد و عمده در کلام محسوب شود، آن را به صورت مرفوع می‌آوریم و اگر سخن پیرامون خود متکلم باشد و اسم مشتغل عنه را برای اهتمام مقدم کنیم آن را به صورت منصوب می‌آوریم.

واژگان کلیدی:

معنا، باب، اشتغال، مشتغل عنه



مقدمه

ادبیات عرب، از دیرباز در حوزه‌های علوم دینی مورد توجه بوده است. یکی از ارکان علم ادبیات، علم نحو است که از اهمیت زیادی برخوردار می‌باشد. علم نحو به بررسی ساختار کلام و کلمات با توجه به حضورشان در جمله می‌پردازد. محور اصلی در علم نحو، نقش و اعراب کلمات در جمله است. در جملات، نقش‌های گوناگونی وجود دارد که هر کدام از آن‌ها دارای یک اعراب می‌باشد و با تغییر نقش کلمه، اعراب آن نیز تغییر می‌کند. به طور کلی در زبان عربی سه اعراب وجود دارد که عبارت‌اند از: رفع و نصب و جر. اعراب نصبی علامت و نشانه برای نقش‌های زیادی است. یکی از این نقش‌های بسیار پرکاربرد، نقش مفعول به است. از آن‌جا که هر نقشی در زبان عربی دارای عامل می‌باشد مفعول به نیز دارای عاملی است که در اکثر اوقات در کلام حاضر می‌باشد ولی گاهی از اوقات از کلام حذف می‌شود. این حذف به دو صورت است، در بعضی از موارد حذف این عامل جایز است، ولی گاهی از اوقات حذف واجب می‌شود که موارد مختلفی دارد. یکی از مواردی که حذف عامل در آن واجب است، باب اشتغال است. در این باب، ما مفعول به را بر عاملش مقدم می‌کنیم و سپس ضمیر یا اسمی را بعد از عامل می‌آوریم که به ضمیر دیگری اضافه شده است و به مفعول به بازمی‌گردد. به عنوان مثال، حالت ابتدایی یک جمله به این صورت می‌باشد: «ضربت زیدا» اما در باب اشتغال به این صورت تغییر می‌کند: «زیدا ضربته». از آن‌جا که لفظ، ارتباط بسیار زیادی با معنا دارد و به عنوان مرآت و آینه برای معنا از آن نام برده می‌شود و هدف اصلی از وضع الفاظ، بیان مفاهیم موجود در ذهن می‌باشد، کوچک‌ترین تغییری در کلام، در معنا و مفهومی که به ذهن مخاطب منتقل می‌شود، تاثیر دارد و از همین جهت علم نحو ارتباط ناگسستنی با معنا پیدا کرده است. حال این سوال به ذهن می‌رسد که حالت عادی گفتار و کلام یعنی «ضربت زیدا» چه تفاوت معنایی با حالت «اشتغال» دارد و به چه دلیلی عرب این کار



را انجام می‌دهد و غرض او چیست؟ مطلب دیگر این که اسم مشتغل عنه در باب اشتغال دارای پنج حالت اعرابی می‌تواند باشد، سوال دیگر این که این حالات از جهت معنایی چه تفاوتی با یکدیگر دارند؟

۱. چیستی باب اشتغال

۱-۱. معنای لغوی اشتغال

در بعضی از کتب لغت این گونه آمده است که «اشتغل به»، به معنای «تلهی به عن غیره» است. (ابراهیم و دیگران، ۱۴۲۷، ص ۴۸۶) همچنین در بعضی دیگر از معاجم آمده است که «اشتغل عنه» به معنای «تلهی عنه بغیره» می‌باشد (مختار عمر، ۱۴۲۵، ص ۲۸۶۴) و معنای «لها یلهو به»، به معنای انس گرفتن به چیزی و «لها عنه»، به معنای غافل شدن از چیزی می‌باشد. (مختار عمر، ۱۴۲۵، ص ۶۳۴) و همچنین «اشتغل بكذا» به معنای «كان مشغولا بكذا» می‌باشد. (ابراهیم و دیگران، ۱۴۲۷، ص ۴۸۶)

۱-۲. معنای اصطلاحی باب اشتغال

تعریف اشتغال در کتب مختلف نحوی به این صورت است:

«کل اسم بعده فعل او شبهه مشتغل عنه بضمیره او متعلقه لو سلط علیه هو او مناسبه لنصبه نحو زیدا ضربته و زیدا مررت به و زیدا ضربت غلامه»
(استرآبادی، ۱۴۱۶، ص ۴۳۷)

«باب اشتغال، بابی است که در آن اسمی متقدم شود و مابعد آن فعل یا شبهه فعل باشد که منظور از شبهه فعل اسم فاعل و اسم مفعول است. سپس در ادامه گفته می‌شود که آن فعل یا شبهه فعل از عمل کردن در آن اسم متقدم به عمل کردن در ضمیر آن مانند زیدا ضربته یا در متعلق آن اسم متقدم مانند زیدا ضربت غلامه مشغول شده است، به گونه‌ای که اگر آن عامل از آن معمول

فارغ و بر اسم مسلط شود آن را نصب می‌دهد مانند زیدا ضربته.» (رضی
الدین استرآبادی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۴۳۷؛ سیدعلیخان مدنی، ۱۴۳۲، ص ۴۱۳ و
۴۱۴؛ خالد بن عبدالله ازهری، ۱۴۲۷، ص ۴۴۱؛ عبدالله ابن عقیل، ۱۴۱۶،
ص ۱۲۹)

۳-۱. ارکان باب اشتغال

در باب اشتغال ما دارای سه رکن هستیم که عبارت‌اند از:

۱. مشغول: که همان عامل است و هم چنین به آن مشغول نیز گفته می‌شود.
۲. مشغول‌به: که همان ضمیری است که عامل اکنون به آن مشغول شده است و در آن عمل می‌کند یا به آن اسمی گفته می‌شود که دارای ضمیری است که به آن اسم متقدم بازمی‌گردد.
۳. مشغول‌عنه: آن اسمی است که متقدم شده است و عامل از عمل کردن در آن به عمل کردن در مشغول‌به منصرف شده است و به آن مشغول‌عنه نیز گفته می‌شود.
(عباس حسن، ۱۴۱۶، ص ۱۲۴؛ صبان، ۱۴۳۰، ص ۵۶۴)

برای تطبیق به این دو مثال توجه کنید:

۱. «زیداً ضربته»

زیدا: مشغول‌عنه ضربت: مشغول ضمیر ه: مشغول‌به

۲. «زیداً ضربت غلامه»

زیدا: مشغول‌عنه ضربت: مشغول غلامه: مشغول‌به

در آخر به این نکته اشاره می‌کنیم که هر کدام از این ارکان دارای شرایط خاص خود است که باید رعایت شود و در کتب نحوی به طور مفصل به آن‌ها پرداخته شده است ولی چون این مباحث مربوط به لفظ است بنابراین ما از آن‌ها در این مقاله بحث نمی‌کنیم.



۴-۱. اصل باب اشتغال

ممکن است کسی پرسد که باب اشتغال در اصل چگونه بوده است؟ در بعضی از کتب نحوی آمده است که در مثالی مانند «شاورت الخبیر» فعل متصرف «شاورت» متعدی به یک مفعول است و آن را نصب می‌دهد؛ سپس در صورتی که مانعی نباشد، می‌توان مفعول به را بر اساس اغراض بلاغی متعدد، بر آن فعل مقدم کرد. مثلاً در این مثال می‌توان گفت «الخبیر شاورت». در این جا در جایگاه مفعول به، می‌توانیم یکی از امر زیر را قرار دهیم:

۱. ضمیری که به آن مفعول بر می‌گردد؛ که در این صورت، عامل در آن ضمیر عمل می‌کند و آن را نصب می‌دهد و از عمل کردن در آن مفعول به، بی‌نیاز می‌شود. مانند «الخبیر شاورته» (در اینجا هاء به جای الخبیر قرار گرفته است و شاورت در آن عمل می‌کند و از الخبیر بی‌نیاز شده است).

۲. اسم ظاهری که سببی باشد؛ یعنی دارای ضمیری باشد که به آن اسم برگردد مانند «الخبیر شاورت غلامه» (در این جا شاورت در غلامه عمل کرده است و از الخبیر بی‌نیاز شده است). (عباس حسن، ۱۴۱۶، ص ۱۲۱ و ۱۲۴)

از این مطالب مشخص شد که مشتغل عنه در ابتدا یک مفعول به برای فعل مذکور بوده است و سپس به دلایل و اغراض بلاغی، آن را مقدم کرده‌ایم و به جای آن، ضمیری که مرجع آن همین مفعول به است یا اسمی که نسبتی با این مفعول به دارد را قرار داده‌ایم. حال سؤال دیگر این که عرب زبانان به چه غرض و هدفی این تغییر را در کلام ایجاد می‌کنند؟

۲- معنای باب اشتغال

۲-۱. عامل اسم مشتغل عنه

در این جا برای این که بتوانیم به درستی معنای باب اشتغال را متوجه شویم، به

مقدمه‌ای احتیاج داریم و آن آشنایی با عامل اسم مشتغل‌عنه و بررسی اقوال موجود در این مسئله است.

۱-۱-۲. نظر مشهور

مشهور نحات، عقیده دارند که عامل اسم مشتغل‌عنه در این جا محذوف بوده و حذف آن نیز واجب است. هم چنین در تقدیر گرفتن آن نیز وجوبی است و دلیلشان این است که فعل مذکور (یعنی فعلی که بعد از اسم مشتغل‌عنه آمده است)، تفسیر کننده آن فعل مقدر است و هیچ‌گاه بین مفسر و مفسر نمی‌توان جمع کرد. به عبارت دیگر فعل مفسر برای این در جمله آمده است تا آن فعل مقدر را بیان کند و اظهار آن فعل مقدر، نقض غرض خواهد بود زیرا دیگر نیازی به تفسیر ندارد. (البقائی، ۱۴۲۷، ص ۳۴۸؛ استرآبادی، ۱۴۱۶، ص ۴۳۷ و ۴۳۸)

۲-۱-۲. نظر فراء و کسائی

در این مسئله، فراء و کسائی اعتقاد دارند که عامل اسم مشتغل‌عنه، همین فعل مذکور و متاخر از آن است. در صورتی که عامل بتواند بر خود لفظ تسلط پیدا کند خود آن، عامل در اسم مشتغل‌عنه می‌باشد مانند: «زیدا ضربته»، اما اگر عامل خودش نتواند به علت اختلال در معنا در آن اسم عمل کند، در این جا عامل آن چیزی است که فعل ظاهر بر آن دلالت می‌کند و فعل ظاهر، سد مسد آن شده است. مانند «زیدا مررت به» که مررت نمی‌تواند به طور مستقیم در زید عمل کند و به همین دلیل، عامل در این جا جاوزت می‌باشد که مررت سد مسد آن شده است. (استرآبادی، ج ۱، ص ۴۳۷ و ۴۳۸) اما در این مسئله خود کوفیون اختلاف پیدا کرده و دو دسته شده‌اند:

۱. عده‌ای و از جمله فراء عقیده دارند که فعل مذکور هم در اسم ظاهر عمل می‌کند و هم در ضمیر مثلاً در مثال «زیدا ضربته»، ضربت هم در زید عمل کرده است



و هم در ضمیر.

۲. عدۀ دیگری و از جمله کسائی عقیده دارند که فعل، تنها در اسم عمل کرده است و ضمیر ملغی شده است. (البقائی، ۱۴۲۷، ص ۳۴۸؛ السامرائی، ۱۴۳۴، ص ۱۰۹)

به گروه اول که اعتقاد داشتند فعل، هم در اسم ظاهر عمل می‌کند و هم در ضمیر اینطور پاسخ داده شده که یک عامل واحد نمی‌تواند هم در اسم ظاهر و هم در ضمیر مربوط به آن اسم عمل کند. به گروه دوم نیز که اعتقاد داشتند فعل فقط در اسم ظاهر عمل می‌کند و ضمیر ملغی می‌باشد، این‌گونه پاسخ گفته‌اند که ضمیر پس از متصل شدن به عامل، ملغی نمی‌شوند. (البقائی، ۱۴۲۷، ج ۱، ص ۳۴۸) هرچند این جواب، شاید یک پاسخ کاملا منطقی و صحیح نباشد اما در آینده جوابی بهتر ذکر خواهد شد که ناظر به دیدگاه کوفیون است.

۳-۱-۲. نظر دکتر سامرائی

ایشان در کتاب معانی النحو با ذکر مثالی به هر دو گروه نحویون (بصریون و کوفیون) اشکال وارد می‌کنند:

«سعیدا مرتت به»

ایشان می‌گویند نظر دستۀ اول مانند فراء اشتباه است و به وسیله این مثال نقض می‌شود، زیرا طبق نظر این گروه، فعل هم در اسم ظاهر و هم در ضمیر عمل کرده است ولی در این مثال، فعل نمی‌تواند در اسم ظاهر عمل کند؛ به این دلیل که فعل مرتت یک فعل لازم است و تنها با حرف جر متعدی می‌شود ولی در این جا سعیدا حرف جری ندارد و منصوب است. اما جوابی که ایشان به دسته دوم می‌دهد این است که این گفته شما که فعل در اسم ظاهر عمل کرده است و ضمیر ملغی شده است، باطل است؛ چرا که علاوه بر این که عامل نمی‌تواند در اسم ظاهر عمل کند، ضمیر نیز نمی‌تواند ملغی باشد؛ چرا که فعل مرتت فقط به وسیله حرف جر متعدی



می‌شود و هم چنین در مثل «زیدا هدمت داره»، فعل نمی‌تواند بر اسم منصوب مسلط شود و آن را نصب دهد، چرا که معنا اشتباه می‌شود. البته همان گونه که گذشت کوفیون عقیده دارند که خود لفظ عامل، عمل نمی‌کند؛ بلکه لفظ عامل، سد مسد عامل دیگری شده است که این سخن به نظر می‌رسد توجیهی ناصحیح باشد.

و اما اشکال ایشان به مشهور بصریون این است که در مواردی همچون «محمدنا سلامت علیه» که نمی‌توان فعلی مانند فعل مذکور را در تقدیر گرفت اگر همانند مثال «اکرمت زیدا سلامت علیه» فعلی در تقدیر گرفته شود، سبب مختل شدن معنا می‌شود چون گوینده از گفتن این جمله، چنین معنایی را قصد نکرده است.

بنابراین تقدیر جمهور، هر چند متناسب با قواعد ادبیات عرب است؛ اما مخدوش کننده معناست. همچنین نظر کوفیون نیز متناسب با قواعد ادبیات عرب نیست.

در بعضی از مواردی که مشهور به آن عقیده دارد همچون «محمدنا سلامت علیه» و «خالدا اکرمت اخاه» و «سعیدا انطلقت مع اخیه»، اشتغال به آن معنایی که گفته‌اند وجود ندارد؛ چرا که در تعریف اشتغال گفته شد که اشتغال عبارت است از «مقدم شدن اسم ظاهر بر عامل و مشغول شدن عامل از عمل کردن در آن اسم ظاهر به ضمیر آن اسم به گونه‌ای که اگر آن ضمیر وجود نداشت عامل در اسم ظاهر عمل می‌کرد». اما در مثال‌هایی که گذشت، عامل نمی‌تواند به طور مستقیم در اسم ظاهر عمل کند؛ چرا که عامل، فعلی لازم است. اما اگر طبق نظر کوفیون بخواهیم عمل کنیم در این صورت اصلاً اشتغال وجود ندارد؛ چرا که در اشتغال، عامل باید در ضمیر عمل کند و اسم ظاهر ملغی باشد، اما طبق نظر کوفیون، یا هر دو (اسم ظاهر و ضمیر)، معمول عامل هستند و یا اسم ظاهر، معمول است و ضمیر ملغی است.

بنابراین، نظر دکتر سامرائی این است که اولاً: اشتغال، معنای دیگری دارد، نه این معنایی که مشهور نحویون، به آن اشاره کرده‌اند. ثانیاً: درباره این که عامل مشتغل‌عنه چیست عقیده دارد که اسم مشتغل‌عنه بدون هیچ عاملی منصوب است؛ یعنی مطلبی



که نحویون بدان عقیده دارند که «هر اعرابی، نیاز به عاملی دارد»، از اساس باطل است. (السامرائی، ۱۴۳۴، ص ۱۱۰-۱۰۸) بنابراین طبق نظر دکتر سامرائی، اسم مشتغل عنه، عاملی ندارد.

به نظر می‌رسد که از میان این سه نظر، نظر دکتر سامرائی از همه بهتر است؛ ولی این سؤال باقی می‌ماند که آیا مطلبی که نحویون گفته‌اند مبنی بر این که هر اعرابی نیاز به عامل دارد، اشتباه است؟

۲-۲. معنای باب اشتغال

حال، پس از آشنایی با نظرات مختلف دربارهٔ عامل در اسم مشتغل عنه، می‌خواهیم به این مطلب بپردازیم که معنای باب اشتغال چیست و نظرات مختلف پیرامون آن را بررسی کنیم.

۲-۲-۱. نظر بلاغیون

بلاغیون عقیده دارند که اشتغال با توجه به مکان فعلی که در تقدیر گرفته می‌شود، مفید تأکید یا تخصیص است، به این صورت که اگر فعل را مانند مثال «محمد اکرمت اکرمته» بعد از اسم منصوب در تقدیر بگیریم، افادهٔ تخصیص می‌کند؛ چرا که مقدم کردن مفعول به، چنین فایده‌ای دارد. و اگر فعل را همانند مثال «اکرمت محمد اکرمته» قبل از اسم منصوب در تقدیر بگیریم، افادهٔ تأکید می‌کند. (عبدالرحمن، ۱۴۲۴، ص ۱۱۱-۱۱۰؛ السامرائی، ۱۴۳۴، ص ۱۱۱)

۲-۲-۲. نظر نحویون

اما نحویون عقیده دارند که حتماً باید فعل را قبل از اسم منصوب در تقدیر بگیریم. در کتاب *معنی اللیب*، آمده است:



«فیجب ان یقدر المفسر فی نحو زیدا رایته مقدا علیه» (ابن

هشام، ۱۴۴۰، ص ۶۱۳)

هم چنین در التصریح آمده است:

«و جمیع ما یقدر فی هذا الباب یقدر متقدما علیه الا ان یمنع مانع من حصر او

غیره فیقدر متاخرا عنه» (ازهری، ۱۴۲۷، ص ۳۰۷)

در این صورت تقدیر افاده تخصیص نمی کند بلکه تنها فایده آن تاکید است. اما بلاغیون برای افاده تخصیص، در تقدیر گرفتن آن بعد از اسم منصوب را جایز می دانند. (السامرائی، ۱۴۳۴، ص ۱۱۲)

۳-۲-۲. نظر دکتر سامرائی

اما دکتر سامرائی می گوید که اسلوب اشتغال، نه افاده تخصیص می کند و نه افاده تاکید. افاده تخصیص نمی کند؛ چرا که «محمد اکرم» با «محمد اکرمته»، تفاوت دارد. در مثال اول، قصد ما از مقدم کردن مفعول به، تخصیص است؛ یعنی اکرام را تنها و تنها مختص به محمد کرده ایم؛ ولی در مورد دوم، ما عنایت خاصی به محمد داشته ایم؛ ولی این گونه نبوده است که اکرام را مخصوص او گردانیم، به عنوان نمونه مثال های «محمد ایت رجلا یحبه» و «خالدا هنت اخواه»، هیچ گونه افاده تخصیصی ندارند، چرا که در این جا صحیح نیست بگوییم مقصود شخص این بوده است که فقط محمد را دیدم، زیرا در ادامه می گوید که مردی را دیدم که او را دوست داشت؛ پس در این جا دیدن، مختص به محمد نیست؛ بلکه برای توجه بیشتر به او ما اسمش را مقدم کرده ایم. در مثال دوم نیز همین مطلب جاری است. هم چنین در بعضی از آیات قرآنی نیز این مطلب صادق است، مانند «والانعام خلقها» (نحل، ۵) یا «و لوطا اتینه حکما و علما» (انبیاء، ۷۴). در این جا نیز مقدم کردن مفعول به افاده تخصیص نمی کند چرا که اگر افاده تخصیص کند، معنای آیه اشتباه می شود. در آیه ابتدایی اگر



بگوییم که خداوند تنها و تنها انعام را خلق کرده است، این مطلب به طور بدیهی باطل است و هم چنین در آیه دوم اگر بگوییم که اختصاص را می‌رساند باید بگوییم که خداوند تنها به حضرت لوط علیه السلام، علم و حکمت داده است که این مطلب هم صحیح نیست. ایشان هم چنین اشکال دیگری به این نظر وارد می‌کند و می‌گوید که چرا باید بعد از اسم منصوب، آن عامل را در تقدیر بگیریم و چرا این عامل اصلا ظاهر نمی‌شود؟ (السامرائی، ۱۴۳۴، ص ۱۱۲)

هم چنین ایشان می‌گوید که افاده تأکید هم نمی‌کند، چرا که اگر برای تأکید باشد مانعی از ظاهر کردن آن نباید باشد؛ بلکه اصلا شاید عامل باید ظاهر شود و اگر برای تأکید باشد در این جا ما با حذف عامل، نقض غرض کرده‌ایم و در این جا نباید مشکلی باشد که بگوییم «اکرمت محمدا اکرمته» و در این جا ضمیر به اسم منصوب بر می‌گردد؛ ولی خود نحوین معتقدند که باید این عامل حذف شود.

در این جا دکتر سامرائی می‌گوید که در باب اشتغال، مقدم کردن اسم مشتغل‌عنه نه برای تأکید است و نه برای تخصیص؛ بلکه غرض از آن، بیان توجه و عنایت خاصی است که به اسم مشتغل‌عنه داشته‌ایم (السامرائی، ۱۴۳۴، ج ۲، ص ۱۱۳). در این جا، به نظر می‌رسد می‌توان این اشکال را به خود آقای فاضل سامرائی وارد کرد که نظر مشهور، دقیقا همان نظری است که شما بیان می‌کنید؛ زیرا وقتی که مشهور نحوین می‌گویند باب اشتغال برای تأکید است، منظورشان از تأکید، تأکید بر روی اسم مشتغل‌عنه است و نه تأکید در عامل؛ که آن وقت شما اشکال کنید که عامل در صورتی که برای تأکید باشد، باید ظاهر شود؛ بنابراین نظر نحوین همان نظر شما است که می‌گویید ما در باب اشتغال اسم مشتغل‌عنه را مقدم کرده‌ایم برای تأکید بیشتر بر روی آن و توجه و عنایت داشتن به آن.



۳. وجوه مختلف اسم مشتغل عنه و تفاوت معنایی وجوه آن

۳-۱. وجوه مختلف اسم مشتغل عنه

اکنون به بررسی وجوه مختلف اسم مشتغل عنه می‌پردازیم. اسم مشتغل عنه در زبان عربی می‌تواند دارای یکی از حالات زیر باشد:

(۱) وجوب نصب: در صورتی که اسم مشتغل عنه بعد از اداتی واقع شود که پس از آن ادات، واژه‌ای غیر از فعل واقع نمی‌شود؛ مانند ادات تحضیض. مثال: «هلا زیداً اکرمته». و یا ادات شرط مثال: «اذا زیداً لقیته فاکرمه».

(۲) وجوب رفع: در دو حالت اسم مشتغل عنه باید حتما مرفوع گردد:

الف) در صورتی که اسم مشتغل عنه بعد از اداتی واقع شود که فقط بر سر اسم وارد می‌شود؛ مانند اذا فجائیه. مثال: «خرجت فاذا زیداً ضربته».

ب) در صورتی که بین اسم مشتغل عنه و عامل، یک ادات صدارت طلب فاصله شود مانند زیداً هل رایته؟

(۳) ترجیح نصب: در سه حالت، اعراب نصب برای اسم مشتغل عنه ترجیح دارد:

الف) در صورتی که اسم مشتغل عنه بعد از اداتی بیاید که آن ادات غالباً بر سر فعل می‌آید؛ مانند همزه استفهام. مثال: «أ زیداً ضربته؟».

ب) به واسطه منصوب شدن اسم مشتغل عنه، در عطف دو جمله، تناسب به وجود می‌آید. (یعنی در جایی که جمله ابتدایی، فعلیه باشد و بعد از

آن حرف عاطفی باشد و بعد از آن، اسم مشتغل عنه بیاید، اگر اسم مشتغل عنه را منصوب در نظر بگیریم، جمله بنابر تقدیر عامل

محدوف، فعلیه می‌شود و با جمله ابتدایی که فعلیه است تناسب دارد،

ولی اگر مرفوع بخوانیم، جمله اسمیه شده و دیگر با جمله ابتدایی

متناسب نیست، به همین دلیل ترجیح با نصب است.)

ج) در صورتی که مشتغل (عامل)، یک عامل فعل طلب باشد. مانند: «زیداً



اضربه»

۴) تساوی طرفین: جایی که بین تناسب یا عدم تناسب جمله معطوف با معطوف علیه، تفاوتی نباشد؛ در این صورت بین اعراب نصب و رفع نسبت تساوی برقرار است. توضیح بیشتر این که در این فرض ما جمله‌ای داریم که با یک نگاه اسمیه و با نگاه دیگر فعلیه است و بعد از آن عاطفی می‌آید و پس از آن اسم مشتغل‌عنه قرار می‌گیرد، در این جا نه اعراب رفع ترجیح دارد و نه اعراب نصب؛ چرا که اگر مرفوع بخوانیم، از سنخ عطف جمله اسمیه بر جمله اسمیه دیگر است و اگر منصوب بخوانیم، از سنخ عطف جمله فعلیه بر جمله فعلیه دیگر است. بنابراین این در این جا هیچ‌گونه ترجیحی نداریم و امر بین نصب و رفع مساوی است. مثال: «زیدٌ قام» و «عمروٌ (عمرأ) اکرمته»

۵) ترجیح رفع: در غیر موارد ذکر شده، ترجیح با رفع است. مانند: «زیدٌ ضربته» (برکات، ۱۴۲۸، صص ۴۱۴-۴۱۲؛ نهر، ۱۴۲۹، صص ۴۵۶-۴۵۵) پس از بیان این حالت، این سؤال مطرح می‌شود که آیا نحوین در بیان این موارد، به جنبه معنایی نیز نظر داشته‌اند یا فقط جنبه لفظی را در نظر گرفته‌اند؟

۲-۳. بررسی نظر نحوین دربارهٔ وجوه مختلف اسم مشتغل‌عنه

به نظر می‌رسد نحوین برای وجوه مختلفی که برای اسم مشتغل‌عنه ذکر کرده‌اند، فقط وجه لفظی را در نظر گرفته‌اند، به این معنا که اگر اسم مشتغل‌عنه بعد از ادات خاصی بیاید و جوب نصب دارد یا اگر بعد از ادات خاص دیگری بیاید اعراب دیگری دارد (السامرائی، ۱۴۳۴، ج ۲، ص ۱۱۰ و ۱۱۱)، اما تفاوت معنوی این موارد را مورد توجه قرار نداده‌اند. حال برخی از این موارد را بررسی می‌کنیم تا مشخص شود که آن‌چه نحوین بیان کرده‌اند فقط از جهت لفظی و بدون توجه به معنا می‌باشد:

الف) گاهی به جهت رعایت معنا ترجیح با حالت نصب است. مانند این آیه: «أنا

کل شیء خلقنه بقدر» (القمر: ۴۹). دلیل ترجیح نصب این است که آیه در صورت نصب، افادهٔ عموم می‌کند و معنای آن چنین خواهد بود که «ما همه چیز را آفریدیم در حالی که با قدر و اندازه گیری است»، ولی اگر همین آیه به صورت رفعی خوانده می‌شد، ممکن بود دو معنا از آن برداشت شود:

۱. همان معنای نصبی.

۲. خلقناه صفت برای کل باشد.

در صورت دوم، معنای آیه چنین می‌شد که «هر چه مخلوق ما می‌باشد دارای قدر و اندازه گیری است و مفهومی که از این آیه برداشت می‌شود این است که خالق دیگری هم می‌تواند وجود داشته باشد که مخلوقات دیگری دارد و مخلوقات او بدون قدر و اندازه گیری هستند.

یا در این مثال «کلّ رجلٍ اکرته هنا» نصب آن به این معناست که تمام مردها را اکرام کردم، در این جا اما رفع آن می‌تواند دارای دو معنا باشد:

۱. مانند حالت نصب.

۲. اکرته صفت رجل باشد.

که معنای صورت دوم این است که تمام مردهایی را که اکرام کردم در این جا هستند.

مثال دیگر: «کل ممالیکی اشتریته بعشرین درهما» معنا در صورت نصب چنین است: «تمام مملوکاتم را هر کدام را با بیست درهم خریدم». اما اگر به صورت رفع خوانده شود، جایز الوجهین است:

۱. مانند حالت نصب.

۲. اشتریته صفت باشد.

در حالت دوم عبارت به این صورت معنی می‌شود که «هر کدام از مملوکاتم را که خریدم، قیمت آن بیست درهم است» و ممکن است گوینده دارایی‌های دیگری نیز



داشته باشد که از راه دیگر مانند وراثت، هدیه و... به دست آورده باشد و قیمت آن‌ها کمتر یا بیشتر باشد.

هر سه موردی که به عنوان مثال در این جا ذکر شد، نزد نحویون از مواردی است که اسم مشتغل عنه در آن‌ها ترجیحا مرفوع است، اما به نظر می‌رسد این مطلب صحیح نباشد و باید در این جا به قصد گوینده نیز توجه کرد و بر این اساس است که که ترجیح هر کدام از نصب و رفع مشخص می‌شود. در این مثال‌ها اگر شخص قصدش این باشد که بفهماند جمله مابعد صفت نیست، باید آن را به صورت منصوب بیاورد و مرفوع آوردن آن جایز نیست و اگر قصد او تنصیب بر صفت بودن باشد، واجب است که اسم مشتغل عنه را مرفوع بیاورد و اگر بخواهد که دو وجهی بودن آن را برساند نیز، باید کلام را به صورت مرفوع بیاورد. (السامرائی، ۱۴۳۴، صص ۱۲۰-۱۱۸)

ب) یکی از مواردی که طبق قواعد نحوی ترجیحا منصوب است، موردی است که در آن فعل مشتغل، عاملی فعل طلب باشد. مانند: «زیدا اضربه»، ولی بعضی از آیات قرآن که جزء این دسته هستند به صورت مرفوع خوانده شده‌اند مانند: «الزانیة و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما» (النور: ۲) و «السارق و السارقة فاقطعوا ایدیهما» (مائدة: ۳۸) نحویون آیات فوق را این گونه توجیه کرده‌اند که در این موارد به دلیل افاده عموم، شباهت به شرط وجود دارد و هر جا که این چنین باشد در آن فقط رفع جایز است و اما هر جا که برای تخصیص باشد در آن ترجیح با نصب است. مانند: «زیدا اضربه» (ازهری، ۱۴۲۷، ص ۲۹۹) و هم چنین فراء در معانی القرآن گفته است:

«در السارق هم رفع جایز است و هم نصب همان‌طور که در مورد ازید (أ) زیداً ضربته هم رفع و هم نصب جایز است و نحویون در مورد السارق رفع را اختیار کرده‌اند چرا که کاملاً مشخص نیست (غیر موقتین) و مانند جزاء می‌ماند و مانند این که شخصی بگوید من سرق فاقطعوا ایدیهما و من فقط در آن رفع جایز است و السارق جایگزین من شده است، اما اگر در مورد شخص معینی



صحبت شود در آن اختیار با نصب است» (فراء، ۱۴۰۰، ص ۲۴۲ و ۳۰۶)

و هم چنین فخر رازی در تفسیر کبیر خود می گوید:

«اختیار فراء در این جا به این خاطر است که الف و لام، جانشین الذی شده است و مانند جمله شرط و جزا شده است و به همین دلیل داخل شدن فاء بر سر فاقطعوا صحیح می باشد. هم چنین اگر درباره سارق مشخصی صحبت شود، در آن جا ترجیح با نصب است. بنابراین در توجیه آن می توان گفت که مانند این است که گفته شود کل من اتی بهذا الفعل؛ پس، مانند شرط و جزا است و به همین دلیل اختیار رفع در این جا وجود دارد و این قولی است که زجاج آن را اختیار کرده است.» (الرازی، ۱۴۲۰، ص ۲۲۳)

توضیح این که در این جا به علت وارد شدن فاء جزا بر سر خبر، مانند شرط در افاده عموم شده است و عده ای از نحوین در این رابطه گفته اند که فاء جزا بر سر خبر وارد شده است و ما بعد فاء در ما قبل خود عمل نمی کند (مانند یک عامل صدارت طلب است) و به همین دلیل، واجب الرفع می باشد و در این جا باب اشتغال مطرح نیست. (صبان، ۱۴۲۵، ص ۸۴ و ۸۵)

بنابراین مطلب، اگر مهمان معین باشد، می گوییم «الضیفُ اکرمه» و اگر مهمان غیرمعین باشد، آن را به رفع می خوانیم «الضیفُ اکرمه»؛ ولی جناب دکتر سامرائی عقیده دارد که در معین بودن و معین نبودن فرقی بین رفع و نصب وجود ندارد، به این معنا که مهمان چه معین باشد و چه غیرمعین، می توانیم بگوییم «الضیفُ اکرمه» یا «الضیفُ اکرمه» (در صورتی که با نصب بخوانیم و معین نباشد، می تواند برای تعلیم و توجیه باشد) و در ادامه می گوید که رفع و نصب برای فرق بین ابتدائیت و اشتغال است که در ادامه می آید و در این آیات نیز به همین دلیل به رفع خوانده شده است، اما درباره فاء جزاء عقیده دارد جمله ای که دارای فاء جزاء است، افاده عموم می کند مانند: «الفائز فاعطه جائزه» و معنایش این است که «کل من فاز فاعطه جائزه» و اما



جمله‌ای که دارای فاء جزاء نیست در مثال مذکور می‌تواند دارای دو معنا باشد:

۱. همان معنایی که درباره فاء جزاء گفته شد.

۲. درباره شخص معینی باشد. در این صورت، معنای مثال چنین خواهد بود که «این شخص را که برنده است، جایزه‌اش را به او بده»، نه این که «هر کس برنده شد جایزه‌اش را به او بده»، مانند این مثال که «الذی یدخل الدار فله مکافاة» که معنای آن مانند معنای جمله شرط و جزا است (کل من یدخل الدار فله مکافاة) یعنی «پاداش داشتن منوط به دخول در خانه است»، اما جمله «الذی یدخل الدار له مکافاة»، می‌تواند دارای دو معنا باشد:

۱. مانند معنای جمله سابق.

۲. «این کسی که اکنون وارد خانه شد، دارای پاداش است»، نه هر کسی که وارد خانه شد. بنابراین، فاء، عمومیت را در این آیات به ما می‌رساند، نه رفع و اگر رفع، بیان عموم می‌کند و نصب، افاده تعیین می‌کند، پس در بعضی از آیات قرآن که افاده عموم می‌کند، ترجیح با رفع است، نه نصب اما این آیات با نصب خوانده شده است، مانند «والانعام خلقها» (نحل: ۵) و «وکل شیء فصلنه تفصیلاً» (اسراء: ۱۲) «وکل انسان الزمنه طائره فی عنقه» (اسراء: ۱۲) «و الظالمین أعد لهم عذابا الیما» (انسان: ۳۲) «والجبال ارسیها» (نازعات: ۳۲) و هم‌چنین در بعضی از آیات، مقصود مشخص است، اما به رفع خوانده شده است، مانند این آیات: «النار وعدها الله الذین کفروا» (حج: ۷۲) «جنت عدن یدخلونها» (رعد: ۲۳) (السامرائی، ۱۴۳۴، صص ۱۲۰-۱۲۲) حال باید پرسید که فرق بین رفع و نصب در اسم مشتغل عنه چیست و چرا عرب در بعضی از اوقات می‌گوید «محمداً کرمته» و در بعضی از اوقات می‌گوید «محمداً اکرمته»؟



۳-۳. تفاوت بین رفع و نصب

وقتی که ما می‌گوییم «محمداً اکرمته»، آن چه که از آن خبر می‌دهیم محمد است، ولی وقتی می‌گوییم: «محمداً اکرمته»، شخص از خود خبر می‌دهد. در کتاب *الایضاح فی علل النحو* چنین آمده است:

«انما الفرق بین ضربت زیداً و زیدُ ضربته انک اذا قلت ضربت زیداً ترید ان

تخبر عن نفسک و تثبت این وقع فعلک و اذا قلت زید ضربته فانک ترید ان

تخبر عن زید» (زجاجی، ۱۴۰۴، ص ۱۳۶ و ۱۳۷)

معنای عبارت چنین است: فرق بین «ضربت زیداً» و «زیدُ ضربته» این است که در اولی شما می‌خواهی از خودت خبر بدهی، اما در دومی می‌خواهی از زید خبر بدهی، اما این که در زیداً ضربته شما زیداً را متقدم کرده‌ای، به این دلیل است که می‌خواهی به او اهتمام داشته باشی ولی به گونه‌ای نیست که عمده در کلام باشد. به عبارت دیگر در باب اشتغال، هر چند ما اسم مشتغل‌عنه را مقدم کرده‌ایم و اهتمام خاصی به آن داشته‌ایم، ولی تکیه کلام بر آن نیست و در این جا خود فاعل و متکلم، اصل در کلام هستند و در صورتی که همین اسم مشتغل‌عنه را به صورت مبتدا و خبری بیاوریم، عمده و اصل در کلام می‌باشد. یعنی مثلاً در «محمداً اکرمته»، سخن از محمد است و سخن حول آن می‌گردد، ولی در محمداً اکرمته، سخن حول محمد نمی‌گردد، بلکه سخن حول متکلم می‌گردد. بنابر این فرق بین «محمداً اکرمته» و «محمداً اکرمته» این است که در «محمداً اکرمته»، محمد (مبتدا) را محور قرار داده‌ایم و از او صحبت می‌کنیم، ولی در «محمداً اکرمته» ما محمد را متقدم کرده‌ایم برای اهتمام و عنایت، ولی درجه اهمیت آن کم‌تر از مبتدا است، یعنی از آن صحبت نمی‌شود و سخن حول متکلم است. (السامرائی، ۱۴۳۴، ج ۲، ص ۱۱۳ و ۱۱۴)

ایشان در ادامه می‌گویند هنگامی که اسم مشتغل‌عنه به صورت مبتدا بیاید، مانند مبتدا است که صحبت از آن است و به همین دلیل، باید رابطی وجود داشته باشد،



ولی تفاوتی با مبتدا دارد و آن این که در مبتدا صحبت درباره مبتدا است و سخن پیرامون آن می‌گردد، ولی در صورتی که در باب اشتغال به صورت مبتدا و خبر بیاید، ما اسم را برای اهتمام به آن در ابتدا می‌آوریم، اما فعل به جای مبتدا به ضمیر آن مشغول می‌گردد و در حقیقت، امر اساسی همان ضمیر است و مبتدا بعد از آن است و می‌توان گفت که باب اشتغال، امری فراتر از مفعول به است، اما درجه تأکید آن از مبتدا پایین‌تر است. بنابراین فرق بین مبتدا و باب اشتغال در صورتی که به صورت مبتدا باشد این است که در جمله خبری غیر از باب اشتغال، سخن ما پیرامون مبتدا می‌گردد، ولی در باب اشتغال، اسناد در حقیقت به ضمیر است و ما از مبتدا به صورت ثانویه خبر می‌دهیم. (السامرائی، ۱۴۳۴، ص ۱۱۴) حال به بررسی بعضی از آیات می‌پردازیم تا مطلب واضح‌تر شود:

موارد اختیار نصب:

آیه اول:

«والارض مددناها...» (الحجر: ۱۹)

در این جا با توجه به سیاق آیات قبلی مشخص می‌شود «و لقد جعلنا و زیناها للناظرین. و حفظناها من کل شیطن رجیم والارض مددناها» (الحجر: ۱۶-۱۹) که سخن درباره خداوند متعال و قدرت اوست، یعنی در این جا محور صحبت، خدا می‌باشد و در این آیه برای اهتمام به زمین آن را متقدم کرده است، ولی اگر زمین در این آیه مرفوع شده بود کلام درباره زمین بود.

آیه دوم:

«و الجان خلقنه من قبل من نار السموم» (الحجر: ۲۷)

در این جا هم با توجه به سیاق آیات سخن مشخص می‌شود که کلام پیرامون



خداوند تبارک و تعالی می‌گردد. آیه قبل به این صورت می‌باشد: «و لقد خلقنا الانسان من صلال من حمأ مسنون» (الحجر: ۲۶) که در این آیه هم صحبت از خداوند است. بنابراین در این جا صحبت از قدرت خداوند می‌باشد و الجان به دلیل اهمیتی که در این جا دارد مقدم شده است.

آیه سوم:

«والانعامَ خلقها» (النحل: ۵)

در این جا هم با توجه به سیاق آیات مشخص می‌شود که سخن پیرامون خداوند می‌گردد. برای مشخص شدن این مطلب به سراغ آیات ابتدایی این سوره می‌رویم «خلق السموات و الارض ... خلق الانسان من نطفه فاذا ... و الانعامَ خلقها ... و لكم فيها جمال ... و تحمل اثقالکم» (النحل: ۳-۶) با توجه به این آیات مشخص می‌شود که صحبت درباره قدرت خداوند است، ولی با توجه به اهمیتی که در این آیات نسبت به انعام داده شده است، آن را مقدم کرده است.

آیه چهارم:

«وكل انسان الزمناه طائره في عنقه» (الاسراء: ۱۳)

در این جا هم به سراغ آیه قبل می‌رویم تا مشخص شود که صحبت درباره خداوند می‌باشد: «و جعلنا الليل و النهار آيتين» (الحجر: ۱۲) با توجه به سیاق آیات، سخن پیرامون قدرت خداوند است، اما با توجه به اهمیتی که به انسان در این جا داده شده است، آن را مقدم کرده است.

موارد اختیار رفع:

آیه اول:



«الزانیة و الزانی فاجلدوا...» (النور: ۲)

در این جا الزانیه مرفوع شده است؛ چرا که کلام در اینجا پیرامون الزانیه است و درباره آن صحبت می شود.

آیه دوم:

«السارق و السارقة فاقطعوا ايديهما...» (المائدة: ۳۸)

در این جا هم کلام درباره السارق است.

آیه سوم:

«والشعراء يتبعهم الغاؤون...» (الشعراء: ۲۲۴)

سیاق آیات مشخص می کند که کلام درباره شعراء است «الم تر أنهم فی کل واد یهیمون ... وأنهم یقولون ما لا یفعلون...» (الشعراء: ۲۲۶-۲۲۵) و سخن درباره آنها است. (سامرائی، ۱۴۳۴، ج ۲، صص ۱۱۷-۱۱۵) بنابراین طبق این آیات تفاوت بین رفع و نصب در اسم مشتغل عنه واضح شد.

۴. جمع بندی

در ابتدا ما با باب اشتغال آشنا شدیم و فهمیدیم که در باب اشتغال، اسمی مقدم می شود و پس از آن عاملی می آید که آن عامل به جای عمل کردن در آن اسم به عمل کردن در ضمیری که به آن اسم برمی گردد یا به عمل کردن در مناسب آن اسم مشغول شده است و بعد از آن با اختلافاتی که درباره عامل اسم مشتغل عنه وجود دارد، آشنا شدیم و دانستیم که هرکدام از تقادیر کوفیون و جمهور بصریون اشکالاتی دارد و البته نظر دکتر سامرائی نیز که طبق آن هیچ نیازی به عامل نیست، شاید خالی از اشکال نباشد. سپس ادامه دادیم که باب اشتغال در بردارنده کدام معانی است و در این زمینه



به اختلاف دیدگاه بلاغیون و نحویون و اشکالات آن‌ها اشاره کردیم. در نهایت به بیان بهترین نظر در مسئله پرداختیم که همان نظر دکتر سامرائی بود. ایشان عقیده داشت که ما برای اهتمام به اسم مشتغل‌عنه آن را مقدم کرده‌ایم اما برای اختصاص یا تأکید نیست. بعد از بیان این مطالب به سراغ اعراب اسم مشتغل‌عنه رفتیم و وجوه مختلف آن را بیان کردیم و گفتیم که وجوه مختلفی که نحویون برای اسم مشتغل‌عنه ذکر کرده‌اند، فقط از جنبه لفظی و بدون توجه به وادی معنا بوده است و برای بیان درستی این مطلب شاهد مثال‌هایی نیز از قرآن آوردیم. در انتها نیز چنین نتیجه گرفتیم که تفاوت بین رفع و نصب در آن است که در صورتی که ما مرفوع بخوانیم، اسم مشتغل‌عنه که مبتدا شده است، عمده در کلام بوده و تکیه کلام بر آن است، ولی اگر منصوب بخوانیم، عمده در کلام نیست و سخن در آن جمله پیرامون فاعل است که عمده در کلام می‌باشد و اسم مشتغل‌عنه در درجه کمتری از اهمیت قرار دارد، اما به علت اهتمام، آن را مقدم کرده‌ایم.

مدرسه شهیدین
بهشتی و قدوسی

فهرست منابع:

۱. قرآن کریم.
۲. ابن عبدالرحمن، جلال الدین محمد (۱۴۲۴). الايضاح فی علوم البلاغة (چاپ اول). لبنان: دارالکتب العلمیة.
۳. ابن عقیل، عبدالله (۱۴۲۸). شرح ابن عقیل علی الفیة ابن مالک (چاپ اول). قم: احیاء الکتب الاسلامیة.
۴. استرآبادی، رضی الدین (۱۹۹۶). شرح الرضی علی الکافیة (چاپ دوم). قاهره: جامعہ قان یونس.
۵. الازهری، ابن عبدالله، خالد (۱۴۲۱). شرح التصریح علی التوضیح (چاپ اول). لبنان: دارالکتب العلمیة.
۶. الانصاری، ابن هشام (۱۴۲۱). مغنی اللیب عن کتب الاعاریب (چاپ اول). کویت: التراث العربی.
۷. البقائی، یوسف شیخ محمد (۱۳۹۲). حاشیة الخضرى علی شرح ابن عقیل علی الفیة ابن مالک (چاپ اول). قم: ذوی القربی.
۸. الرازی، فخرالدین (۱۴۲۰). التفسیر الکبیر (چاپ سوم). لبنان: مکتب تحقیق دار احیاء التراث العربی.
۹. السامرائی، الفاضل الصالح (۱۴۲۰). معانی النحو (چاپ اول). اردن: دار الفکر للطباعة و النشر.
۱۰. الزجاجی، عبدالرحمن (۱۳۹۹). الايضاح فی علل النحو (چاپ سوم). بیروت: دار النفائس.
۱۱. الفراء، یحیی بن زیاد (۱۴۰۳). معانی القرآن (چاپ سوم). بیروت: عالم الکتب.
۱۲. برکات، ابراهیم ابراهیم (۱۴۲۸). النحو العربی (چاپ اول). قاهره: دارالنشر



للجامعات.

١٣. حسن، عباس (١٤١٦). النحو الوافي (چاپ سوم). قاهره: دارالمعارف.
١٤. صبان (١٤٢٥). حاشية الصبان على شرح الاشموني على الفية ابن مالك و معه شرح الشواهد العيني (چاپ اول). بيروت: المكتبة العصرية.
١٥. مختار عمر، احمد (١٤٢٩). معجم اللغة العربية المعاصرة (چاپ اول). قاهره: معالم الكتب.
١٦. مدني، سيد عليخان (١٤٣١). الحدائق الندية في شرح الفوائد الصمدية (چاپ اول). قم: ذوى القربى.
١٧. مصطفى، ابراهيم؛ الزيات، احمد حسن؛ عبدالقادر، حامد؛ النجار، محمد علي (١٤٢٥). معجم الوسيط (چاپ چهارم). قاهره: مكتبة الشروق الدولية.
١٨. نهر، هادي (١٤٢٩). النحو التطبيقي وفقا لمقررات النحو العربى فى المعاهد و الجامعات العربية (چاپ اول). عمان: جدارا للكتب العلمى.

